جلسه 553

سه شنبه 21/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مواردی بود که فقیه عالم به حکم واقعی نیست، و بر اساس امارات و اصول می خواهد فتوی بدهد. اشکال این بود که وقتی عالم به واقع نیست فتوای به حکم واقعی می شود فتوای به غیر علم. فتوای به حکم ظاهری هم فرع بر این است که این حکم ظاهری ثابت باشد برای عامی. بعد فقیه به عنوان کارشناس این مطلب را تشخیص بدهد که حکم ظاهری در حق عامی ثابت هست. واگر جیت خبر ثقه و وجوب عمل به خبر ثقه که حکم ظاهری است موضوعش در حق عامی محقق نباشد، چون عامی من جاءه النبأ نباشد، من فحص عن المعارض ویأس عن الظفر به نباشد، پس چطور می خواهد مجتهد فتوی بدهد به حکم ظاهری ثابت در حق عامی؟

مرحوم آقای خوئی در جواب فرمود: به نظر ما خبر ثقه علم به واقع هست اعتبارا و تعبدا، چون بناء عقلاء بر این است که خبر ثقه را علم می دانند. ولذا چه اشکال دارد که فقیه فتوی بدهد به واقع، بگوید واقعا واجب است نماز جمعه در حق همه مکلفین. حکم واقعی که موضوعش من جاءه النبأ نیست، حکم واقعی موضوعش مکلف است، مجتهد وقتی علم تعبدی پیدا کرد به این واقع، موضوع می شود برای جواز إخبار و جواز افتاء.

اقول: این مطلب یک اشکال کبروی دارد، وآن این است که ما در بناء عقلاء وقتی نگاه می کنیم این مطلب را نمی بینیم که با اعتراف به اینکه مکلف عالم نیست وجدانا، خبر ثقه موجب علم نشده برای مکلف، در عین حال عقلاء بگویند تو می دانی. یک ثقه ای آمد گفت که مولا گفته که ساعت هشت بیا پیش من، یک شخص مجهول الحالی هم گفت که مولا همچنین حرفی نزده، این عبد هم شک کرد، هیچ وقت عقلاء نمی گویند که تو می دانستی که مولا گفته ساعت هشت باید بیائی پیش من. نه، می گویند نمی دانستی ولی باید به حرف ثقه ترتیب اثر می دادی، معامله حجت باید می کردی با خبر ثقه، در عمل معامله علم می کردی با خبر ثقه معامله علم طریقی محض، یعنی همانطور که علم منجز هست خبر ثقه را هم عقلاء منجز می دانند. اما اینکه بگویند تو عالمی به واقع و اعتبار علم بکنند ما که همچنین چیزی سراغ نداری.

ثانیا: تعبیر به حکومت درست نیست، حاکم باید همان کسی باشد که خطاب محکوم از او صادر شده است. شارع فرموده: یجوز الاخبار و الافتاء بعلم محکوم از شارع صادر شده است، عقلاء بخواهند حکومت بکنند اعتبار کنند خبر ثقه را علم، خب اعتبار خبر ثقه علم یعنی بخواهند توسعه بدهند موضوع حکم شارع را، حکم مال شارع است ظاهر علم هم فرض این است که در خطاب شارع علم وجدانی است، عقلاء بگویند ما توسعه می دهیم و خبر ثقه را اعتبار می کنیم علم. خب عقلاء چه کاره اند؟ عقلاء نسبت به حکم شارع که کاره ای نیستند. دلیل حاکم تفسیر می کند دلیل محکوم را. اگر ظاهر یجوز الإخبار بعلم علم وجدانی باشد، معنای ندارد که عقلاء بیایند بگویند که ما توسعه می دهیم می گوئیم جواز إخبار شرعی در علم تعبدی هم هست. اول باید معقول باشد که عقلاء توسعه بدهند در حکم شارع، بعد بگوئیم که شارع هم کار عقلاء را تأیید کرده و امضاء کرده است.

سؤال وجواب: بحث در این است که عقلاء باید حکومتشان معقول باشد تا بعد امضاء بشود این حکومت.

تنها توجیه این است که گفته بشود که ظهور جواز الإخبار بعلم در مطلق علم است اعم از علم وجدانی و علم اعتباری. و عقلاء وقتی خبر ثقه را علم اعتبار می کنند شارع هم با سکوت خودش امضاء می کند، ورود پیدا می کند بر خطاب جواز الإخبار بعلم. تنها راه این است. نه اینکه بیائید اثبات حکومت بکنید، باید اثبات ورود بکنید، بگوئید ظاهر یجوز الاخبار بعلم اعم از علم وجدانی و علم تعبدی است، بعد عقلاء اعتبار می کنند که خبر ثقه علم است وشارع هم امضاء می کند با سکوت خودش، ورود پیدا می کند بر آن جواز الاخبار بعلم. اما حکومت معنی ندارد. مثل چی؟ مثل اینکه شارع گفته: إذا شککت فابن علی الاکثر، عقلاء بگویند لاشک لکثیر الشک، شارع هم بگوئیم با سکوت خودش امضاء کرده الغاء شک را از کثیر الشک، خب این به چه درد می خورد؟ عقلاء که می گویند لاشک لکثیر الشک، اگر عقلاء نسبت به حکم بناء بر اکثر در نماز می خواهند بگویند، این حکم، حکم عقلائی نیست حکم تعبدی است. حکم تعبدی است که إذا شککت فابن علی الاکثر. بعد بگوئیم عقلاء می گویند لاشک لکثیر الشک و شارع هم با سکوت خودش این را امضاء کرده است. اصلا عقلاء وقتی می گویند لاشک لکثیر الشک نمی تواند نظر داشته باشند به احکام شرعیه، فقط می توانند نظر داشته باشند به احکام عقلائیه. بله نسبت به احکام عقلائیه عقلاء می توانند احکام عقلائیه علم را بیایند بگویند که بر خبر ثقه هم بار می شود و شارع هم با سکوتش امضاء بکند. خب این یک استدلال دیگری است که ما اصل جواز إخبار به علم را هم ببریم از حکم تعبدی محض خارج کنیم بکنیم حکم عقلائی، او وجه دیگری است که بعد عرض خواهیم کرد. اما کاری که آقای خوئی کرده این نیست، جوار إخبار بعلم را حکم عقلائی حساب نکرده، ولو جواز إخبار به علم حکم تعبدی باشد، مثل لزوم بناء بر اکثر عند الشک فی الرکعات که حکم تعبدی محض است، باز ملتزم به اینکه بناء عقلاء بر اینکه خبر ثقه علم است حاکم است. اگر ثقه آمد گفت شما در رکعت چهارم هستی ولو ظن هم پیدا نکنی به صدق او، باز طبق نظر آقای خوئی این خبر ثقه قائم مقام علم می شود و شما عالم هستی اعتبارا به اینکه در رکعت چهارم هستی ولذا سلام نماز را بده و برو دنبال کارت. این را ما قبول نداریم. ما می گوئیم خبر الثقة علم اگر خطاب شرعی بود و حاکم می شد شارع، حرفی نبود. اما عقلاء اصلا نمی توانند نسبت به غیر احکام عقلائیه توسعه بدهند، توسعه در حکم توسط خود حاکم صورت می گیرد نه توسط دیگران.

سؤال وجواب: مراد از امضائیت حجیت خبر ثقه این است که: در بناء عقلاء بین موالی و عبید عقلائیه وبین خود عبید خبر ثقه منجز و معذر هست، نه نسبت به احکام شرعیه.

منتهی چون عقلاء تفکیک نمی کنند و با مولای حقیقی معامله مولای عرفی می کنند، اگر شارع به اینها نگوید که ای عقلاء! خبر ثقه را که بین موالی و عبید عقلائیه که حجت می دانستید مواظب باشید وقتی مسلم می شوید و اعتراف می کنید به مولویت مولای حقیقی، توجه داشته باشید به فرق بین مولای حقیقی و مولای عرفی، در مولای حقیقی خبر ثقه را منجز و معذر ندانید. این را اگر شارع به مردم نگوید، مردم غافلند و این غفلت مردم سبب می شود که احکام شرعیه به خطر بیفتد. از این راه اثبات می کنیم که پس معلوم می شود که عقلاء که خبر ثقه را بین موالی و عبید عقلائیه حجت می دانند شارع هم در مولای حقیقی خبر ثقه را حجت می داند، والا به مردم گوشزد می کرد که مولای حقیقی با مولای عرفی فرق می کند تا مردم به اشتباه نیفتند. آن استدلالی که می شود این است. یا استدلال می شود به سیره متشرعه، که در زمان ائمه علیهم السلام متشرعه به خبر ثقه در احکام شرعیه عمل می کرده اند. اما اثبات کردن اینکه متشرعه در زمان ائمه علیهم السلام خبر ثقه را قائم مقام علم موضوعی قرار می داند دون اثباته خطر القتاد. مگر ما چند تا حکم قطع موضوعی داریم و چقدر ما بررسی کردیم که متشرعه خبر ثقه را قائم مقام قطع موضوعی می دانستند در حالی که خبر ثقه مفید علم برای آنها نبود؟ چند مورد ما داریم که بخواهیم احراز سیره متشرعه بکنیم؟.

اما استدلال به آن روایات که در کلمات دیگران مطرح شده که انصافا استدلال ضعیفی است، لاعذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا ممن عرفوا بأنّا نفاوضهم سرنا و نحملهم ایاه. این اولا در تفسیر مراغی است که سند ندارد.

ثانیا: اینکه تشکیک نباید بکنید بیش از این ظهور ندارد که ابراز عملی شک نکنید. اگر کسی بگوید من اطمینان پیدا نکردم ولی قبول می کنم، روایت شامل او نمی شود. تشکیک یعنی وسوسه انداختن که در مقام عمل زیر بار نمی رود تشکیک می کند، ظاهرش این است. چون این روایت بخاطر این بود که راجع به شلمغانی توقیع وارد می شد، شیعه نمی پذیرفتند باور نمی کردند که همچنین عالم بزرگی بخاطر اختلاف با حسین بن روح اینقدر منفور امام معصوم بشود. باور نمی کردند، توقیع می آمد می گفتند شاید این توقیع درست نباشد. ولذا این توقیع آمد که لاعذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا. این تشکیک بیش از این ظهور ندارد که یعنی ابراز عملی شک.

سؤال وجواب: تشکیک نکنید، نه اینکه شما شک ندارید. گاهی شما به کسی که خبر ثقه قائم شده بر یک مطلبی، می گوئی آقا تشکیک نکنید، یعنی بگذارید مردم به این خبر ثقه عمل کنند خودتان هم عمل کنید، ظاهرش این است.

ثالثا: این ثقه در روایت کم ثقه ای نیست، من عرفوا بأنا نفاوضهم سرنا و نحملهم ایاه، همچنین ثقه ای که معروف است به اینکه ائمه علیهم السلام اسرارشان را به او می گفتند و نحملهم ایاه واسطه اسرار ائمه علیهم السلام به مردم بوده اند اصلا قول همچنین افرادی علم آور است به طور جزم، نیاز به اعمال تعبد که جعلته علما ندارد.

سؤال وجواب: می فرماید: عرفوا بأنا نفاوضهم سرنا و نحملهم ایاه یعنی می گوئیم بروید این سرّ را به مردم اعلام کنید، مثل عمری، مثل حسین بن روح، مگر می شود احتمال جعل بدهیم. احتمال خطاء هم احتمالی نیست که عقلائی باشد که ما این احتمال را بدهیم.

سؤال وجواب: ما در بحث حجیت ثقه که نفی تقیه ونفی صدور خبر از امام تقیة را که نمی کنیم، آن بحث اصالة الجد است.

اما روایت ما ادی الیک عنی فعنی یؤدی، اولا: در این خبر اصلا جعل علم ندارد. اگر تناسب داشته باشد، تناسب دارد با تنزیل المؤدی منزلة الواقع. ما ادی الیک عنی فعنی یؤدی یعنی مؤدای خبر عمری عین واقع است، می شود تنزیل المؤدی منزلة الواقع، چه ربطی دارد به جعل خبر الثقة علما.

ثانیا: اصلا عرف از این تعبد نمی فهمد. تنزیل المؤدی منزلة الواقع هم نمی فهمد. جعل خبر الثقة علما نمی فهمد. یک بیان عرفی است برای راستگو بودن یک شخص. شما وقتی می خواهید بگوئید فلانی راستگوست، می گوئید فلانی مورد وثوق من است، هر چه از طرف می گوید از طرف من، او از طرف من می گوید، این تأکید بر وثاقت است نه اعمال تعبد که اعتبرت خبر هذا الشخص عملا، مثل اینکه در استصحاب می گوید اعتبرت الشک فی البقاء علما بالبقاء. همچنین چیزی استفاده نمی شود.

سؤال وجواب: تنزیل تعبدی نیست که هر چه او بگوید تعبدا احکام گفته مرا بر آن بار کن، این نیست. آن فاسمع له واطع است که آخرش فرموده، آن حکمش است. ثقتی فما أدی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول بعد می گوید فاسمع له واطع که حکم خبر ثقه است، اما گفته های قبلش بیان وثاقت است.

حالا بعضی ها گفته اند این صحیحه احمد بن اسحق را گفته اند مربوط به مقام ولایت است ولایت نائب خاص امام علیه السلام. امام دارد جعل ولایت می کند برای عمری و پسر عمری چون دارد فاسمع له واطع بحث اطاعت است. این درست نیست، این تعبیر ما ادی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول این مقام روایت است، منتهی روایت از امام ولو در احکام ولائیه ای که از امام صادر می شود، نه احکام ولائی که خود عمری صادر می کند. آنی که عمری از امام نقل می کند حالا چه احکام فقهی نقل کند چه احکام ولائی نقل کند به عنوان یک مخبر ثقه حرفش را قبول کن. این ربطی به جعل ولایت برای خود عمری ندارد که احکام ولائیه صادره از خود عمری را باید گوش بدهیم.

سؤال وجواب: اگر امام بفرماید که خبر الثقة علم، خب این حاکم است دیگر. اما به عنوان حاکم تفسیر می کند خطاب محکوم را که فرموده بود که إذا شککت فابن علی الاکثر، اینجا هم می فرماید خبر الثقة علم. ... اگر همچنین اطلاقی داشت اطلاق تنزیل می گوید خبر الثقة علم یعنی جمیع احکام علم بر خبر ثقه بار می شود، مثل الفقاع خمر، جمیع احکام خمر نه فقط خصوص حرمت شرب، نجاست هم بر فقاع بار می شود، اگر حاکم باشد الفقاع خمر. معنایش این است دیگر.

اما آنی که ما استدلال کردیم به فحوای دلیل استصحاب وقاعده تجاوز، یعنی در کلمات مطرح نبود ما به عنوان استدلالی که ممکن است ذکر بشود عرض کردیم که: دلیل استصحاب بنابر نظر امثال آقای خوئی ظاهر است در تعبد به علم به بقاء. قاعده تجاوز را هم که خیلی ها گفته اند علم است، حتی مرحوم آقای صدر ره که جولان می دهد در نفی نظریه جعل علمیت برای امارات و استصحاب، در قاعده تجاوز جعل علمیت را قبول دارد. ولذا در فقه فتوی می دهد، می گوید اگر کسی در حال تشهد شک کرد که رکعت اول است یا دوم، بنا می گذارد که رکعت دوم هستم. چرا؟ برای اینکه شکک لیس بشیء حاکم است بر إذا شککت فی الاثنین فاعد الصلاة، می گوید لاتشک، شکک لیس بشیء. یا در نماز مغرب. کلا شک های مبطل یا شک های غیر مبطل قاعده تجاوز اگر جاری شد می گوید اصلا تو شاک نیستی. من دومین تشهدم هست نمی دانم رکعت سوم هستم یا چهارم، لاشک لک و شکک لیس بشیء، یعنی بنا بگذار که رکعت چهارمی، دیگر لازم نیست که نماز احتیاط بخوانی.

بعد بگوئیم وقتی کسی اینجوری بگوید دیگر خبر ثقه که عرفا از قاعده تجاوز اسوأ حالا نیست، یا از استصحاب بنابر نظر آقای خوئی که جعل علمیت است که اسوأ حالا نیست.

اقول: این مطلب هم درست نیست، اولا: ما قبول نداریم نه قاعده تجاوز جعل علمیت باشد ونه استصحاب. استصحاب که به نظر ما یک بیان عرفی است برای نهی از نقض عملی یقین به شک. می گوید نقض عملی نکن یقینت را به شک. چون نقض حقیقی که شده یقین با شک. وقتی می گوید سزاوار نیست که شما یقینت را با شک نقض کنی، خب این ظهورش و لااقل محتمل این است که یعنی لاتنقضه عملا، نهی طریقی می کند نه نهی نفسی. نهی طریقی می کند از نقض عملی یقین به شک. یعنی یقین سابق معذر و منجز است نسبت به شک در بقاء. اما هیچ ظهور عرفی ندارد که شارع احکام علم موضوعی را برای استصحاب جعل کرده باشد. الان شما مثلا ساعت نه صبح شک می کنید که زید مغازه خودش را باز کرده یا نه، می خواهید بروید سمت مغازه زید برای خرید، یکی می گوید که لاتنقض الیقین بالشک، تو که می دانی که زید یک ساعت پیش نیامده بود مغازه، تا یقین نکردی که مغازه آمده نرو آن طرف. خب یکی بگوید که پس طبق لاتنقض الیقین بالشک هر کس از من می پرسد که زید آمده مغازه یا نه، می گویم نیامده. بعد به من زنگ می زدند می گویند تو گفتی زید نیامده مغازه اما ما الان در مغازه زید نشسته ایم و داریم با زید چایی می خوریم. من بگویم آقا ما استصحاب کردیم چون مولا به ما گفته بود یقین را با شک نقض نکن، لذا گفتیم زید نیامده توی مغازه. اصلا این عرفی نیست. عرف از این خطاب جعل احکام علم موضوعی را برای استصحاب نمی فهمد. این نقض عملی یقین به شک را به لحاظ قطع طریقی محض که منجزیت و معذریت است، می گوید احکام قطع طریقی محض را فعلا هم بار کن ولو شک در بقاء داری. عملا نقض نکن یقینت را با این شک. من کان علی یقین فشک فلیبن علی یقینه، فلیبن یعنی بناء عملی، مثل إذا شککت فابن علی الاکثر که او هم بناء عملی است دیگر. والا اگر بناء اعتباری بود پس چرا بعدش نماز احتیاط بخوانم؟ این بناء عملی است یعنی فعلا رفتارش اینجور باشد. استصحاب هم می گوید رفتارت اینجور باشد که کانه آن یقین هنوز باقی است، وبیش از ترتیب آثار قطع طریقی محض ظهور ندارد که منجزیت و معذریت باشد.

اما قاعده تجاوز. ما قاعده تجاوز را یک شبهه ای داریم وآن این است که اگر می فرمود لاشک لک، خوب بود یعنی تو شک نداری. اما شکک لیس بشیء یعنی شکت ارزش اعتناء کردن ندارد، نه اینکه الغاء شک باشد که آثار علم را بار کنی. بلی قد رکعت هم که اگر تنزیل باشد تنزیل به منزله علم نیست بلکه تنزیل به منزله واقع است، چون نمی گوید بلی تعلم أنک قد رکعت، بلکه می گوید بلی قد رکعت، می خواهد بگوید که عملا بنا بگذار که رکوع کرده ای، نه اینکه آثار علم به رکوع را بار کن. و اصلا عرفی نیست که اول بگوید شک دارم رکوع کردم، امام بفرماید اگر شک داری که رکوع کردی پس شک نداری. این عرفی نیست. لسان جعل علمیت این است که از اول بگوید لاشکّ لک، تو شک نداری.

البته من اشکال عقلی نمی کنم تا شما بگوئید که مراد از «إذا شککت فی الرکوع» شک تکوینی است، و «شکک لیس بشیء» الغاء احتمالی آن شک است. نه، این حل عقلی دارد. ولی حرف ما این است که این حرف تناسب عرفی ندارد.

و همینطور تعبیر به «إنما الشک إذا کنت فی شیء لم تجزه» این هم ظهور در الغاء شک به لحاظ احکام موضوعی شک ندارد که بگوید احکام موضوعی شک را بار نکن احکام موضوعی علم را بار کن، مثل إخبار عن علم.

پس به نظر ما اشکال به آقای خوئی اشکال کبروی است، خبر ثقه اعتبار علم نشده است. علاوه که برای ما تعدی از قاعده تجاوز به خبر ثقه روشن نیست، چونکه ملاکات دست ما نیست.[[1]](#footnote-1)

1. - این جلسه تا دقیقه 34 ضبط شده و بقیه از روی دفترم نوشته شده است. [↑](#footnote-ref-1)